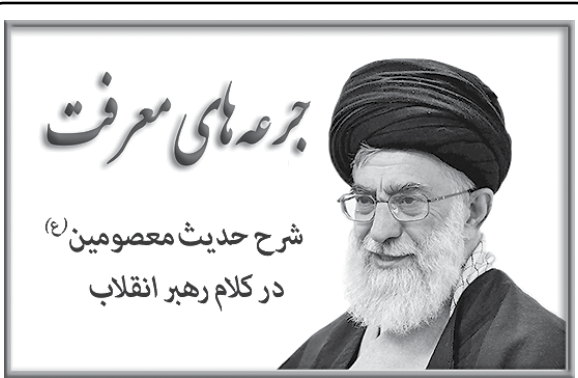




نافع‌ترین ورع

عن حمران بن اعین عن الصادق(ع): وَ اعْلَمَ أَنَّهُ لَا وَرَعَ أَنْفَعُ مِنْ تَجَنُّبِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ الْكَبِّ عَنِ أَذَى الْمُؤْمِنِينَ وَ اغْتِيَابِهِمْ؛ بدان که هیچ ورع و پرهیز کاری مفیدتر و سودمندتر از این نیست که از محارم الهی پرهیز شود و از اذیت کردن مؤمنین و غیبت کردن آنها خودداری شود.^(۱)

ورع به معنای اجتناب کردن، پرهیز کردن از هر چیزی است. فرض کنید که کسی از لذات دنیوی پرهیز می‌کند، لذات مباح، لذات حلال، از غذای خوب، از لباس خوب، از منظره خوب پرهیز می‌کند، این ورع است. یا فرض بفرمایید که از اموال مشتبه پرهیز می‌کند، این ورع است. همه اینها خوب است، یعنی پرهیز در حد اعتدال از همین ظواهر و لذات و تمتعات دنیوی بی نفسه چیز بسیار خوبی است اگر به حد افراط نرسد. لکن یک ورع هست که از همه اینها بالاتر است و آن ورع از محارم الهی است. ورع از گناه. بعضی هستند که مستحبات را به جا می‌آورند، واجبات را به جامی‌آورند. از بعضی از مکروهات صرف نظر می‌کنند اما از برخی از محرّمات اجتناب نمی‌کنند، این چه فایده‌ای دارد؟ پس، از همه ورع‌ها بالاتر، از همه اجتناب‌هایی که انسان می‌تواند بکند و فضیلت هم دارد، بسیاری از این اجتناب‌ها دارای فضیلت است، برگزیدگان و اولیاء و اصغیاء از این اجتناب‌ها می‌کنند. لکن آنچه که از همه اینها بالاتر است و مقدم بر همه اینهاست و اساس کار آن هست اجتناب از گناه است، گناه صریح. یک چیزی که صریحاً حرام شرعی است، انسان از این اجتناب چشم‌اندین ورع از همه نافع‌تر است. ما گفتیم افضل اما این تعبیر روایت انفع است، یعنی این بیشتر به دردت می‌خورد. و الا اگر چنانچه ورع‌های دیگر را انجام دادی اما از محارم الله اجتناب نکردی آنها به دردت نمی‌خورد، برایت نافع نیست یا بسیار کم نفع است، کم فایده است.

– **والکف عن اذی المؤمنین**؛

این هم یکی دیگر است. حالا این شاید یا ذکر خاص بعد از عام است به‌خاطر بیان اهمیت این امر یا مراد از محارم الله همین گناهان متعارف و معمول و رایج بین مردم است و این را بالخصوص در کنار آن ذکر می‌کند.

– **واغتیابهم**؛

باز آزار مؤمنان را که به طور عام بود یک خاصی به دنبالش می‌آورد و آن اغتیاب است، غیبت کردن. کانه از انواع مختلف آزار مؤمنین غیبت کردن از اینها بالاتر است.

شرح حدیث در ابتدای درس خارج فقه، ۱۳۹۲/۱۰/۲۸
(۱) الکافی۹- (الإسلامیة)، ج۸، ص ۲۴۴، ج۳۳۸.
» پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب

در محضر امام خمینی(ره)

در منزل من و فعل حرام؟

یک روز پیش از ظهر آقا زنگ زدند. خدمت ایشان رفتم، فرمودند: «چراغ داخل حیاط روشن است، آن را خاموش کن.» گفتم چشم. چند روز بعد که باز چراغ روشن مانده بود امام مجدداً زنگ زدند. خدمتشان که رفتم فرمودند: «اگر برش شما مشکل است چراغ را روشن کنید کلید آن را در اتاق من بگذارید من خودم شبها روشن می‌کنم و روزها خاموش می‌کنم.» گفتم نه آقا مشکل نیست. تا مدتی حواسم را جمع می‌کردم که مبدا چراغ، در روز روشن بماند. یک روز صبح چراغ دفتر آقای رسولی روشن بود، یک چراغ هم پشت حیاط منزل امام، اطراف منزل حاج احمد آقا، روشن بود. امام به من کنار ایشان ایستاده بودم فرمودند که بیا جلو، نزدیک ایشان که رسیدم با عصبانیت به من فرمودند: «در منزل من و فعل حرام؟ در منزل من و اسراف؟» من که مثل بید می‌لرزیدم، عرض کردم آقا چه شده؟ فرمودند: «چند مرتبه باید بگویم این چراغها را خاموش کنید مگر شما نمی‌دانید که اسراف حرام است؟» **» برداشت‌هایی از سیره امام خمینی(ره)، جلد ۲، ص ۸۰ راوی: سید رحیم میریان**

زهد امام

من زهد واقعی را در زندگی امام به رأی العین دیدم. روز هجرت از عراق به کویت، حضرت امام فرمودند: احمد، لباسهای من را بده در چمدان امام که باز شد، جز یک عبا و یک قبا، یک پیراهن و شلوار و یک حوله چیز دیگری دیده نمی‌شد و آنجا بود که من متوجه شدم که این رهبر و این مرجع عالمگیر با اینکه هر ماه مبلغ زیادی در ایران و عراق به طلاب شهریه می‌پردازند، جز این مقدار ناچیز، لباس دیگری ندارد. این موضوع برای اهل علم و اهل اخلاق و مسئولین، درس بزرگی است که امام با این ویژگی‌ها بود که به جنگ کفر و استکبار جهانی رفت و سربلند بیرون آمد.

»فردوسی‌پور، اسماعیل، همگام با خورشید، صص ۴۰۱ و ۴۰۲

حقیقت گمراهی انسان

یکی از سؤالات اساسی در حوزه اعتقادات این است که آیا خدا کسی را گمراه می‌کند؛ یعنی از راه به دور می‌کند و بر براهه قرار می‌دهد؟ به نظر می‌رسد که ضلالت یک امر وجودی نیست، در حالی که هدایت، امر وجودی است. پس وقتی سخن از «ضلال کبیری» خدا نسبت به افرادی است که هدایت فطری و تشریعی را نپذیرفتند، به معنای آن نیست که خدا چیزی را در وجود آنان به عنوان ضلالت ایجاد کرده باشد؛ بلکه به این معنا است که خدا هدایت را از دل‌های آنها بیرون کرد و هر چه را به سخن دیگر، نسبت هدایت با ضلالت ملکه و عدم ملکه است؛ یعنی همانند بینایی و کوری؛ زیرا کوری چیزی جز فقدان بینایی نیست. پس وقتی کسی بهرهای از هدایت نبرده است، خوببخود گرفتار گمراهی است. از محکّمات قرآنی این است که خدا می‌فرماید: هر رحمتی را خدا بر روی مردم نیکبشاید، کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است.(فاطر، آیه ۲)

از این آیه به دست می‌آید که اموری چون گمراهی از مصادیق امساک امر هدایت نسبت به این افراد است؛ یعنی وقتی رحمتی نگه داشته شود و به کسی داده نشود، به آن نعمت می‌گویند. این نعمت امر وجودی نیست، بلکه فقدان رحمت الهی به سبب امساک الهی است. در ضلالت نیز این امر اتفاق می‌افتد؛ یعنی وقتی هدایت برداشته شود، فقدان هدایت را ضلالت می‌گویند؛ چنانکه فقدان ایمان، همان کفر است؛ زیرا ایمان و هدایت و رحمت و مانند آنها امور وجودی و از مصادیق حق هستند، در حالی که کفر و ضلالت و نعمت و مانند آنها از امور عدمی و از مصادیق باطل بشمار می‌روند.

آیه ۵۱، کسی که بر خلاف آن هدایت عمل کند، و به هدایت تشریعی اعتنا نکند که از طریق وی می‌رسد، چنین کسی فاقد هدایت پاداشی می‌شود که از آن به اضلال و ضلالت کبیری یاد می‌شود.

زبان، شمشیر دو لبه‌ای است که می‌تواند همان اندازه که برای دشمن خطرناک باشد؛ برای خود شخص نیز خطرناک باشد؛ همچنین همان طوری که بهترین ابزار ارتباطی است، بدترین ابزار ارتباطی است؛ زیرا به همان آسانی که می‌تواند محبت ایجاد کند، دشمنی برانگیزاند.

برخی برای زبان نزدیک هفتاد گناه مطرح کرده‌اند؛ یعنی ممکن است از کوچک‌ترین عضو انسان، بیشترین گناه صادر شود؛ از همین روستست که بنواند زبان خودشان را نگه دارد، دینش را نگه داشته است؛ و بر همین اساس گفته شده که سکوت و خاموشی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عبادت‌ها است که انسان را به کمالاتی شایسته و بایسته می‌رساند.

یکی از گناهان زبّان، نَمّای یا همان **سُخْن چینی** و **خبرچینی** است. نویسنده در این مطلب به آثار زیانبار **سُخْن چینی** پرداخته است.

حقیقت سُخْن چینی و خبر چینی

خدا در قرآن از رفتارهای نادرست و گناهانی از جمله «همیحه» سخن به میان آورده و بصراحت می‌فرماید: و از هر قسم‌خورنده فرومایه‌ای فرمان میر که عیب‌جو و تندزبان است و برای خبرچینی و سُخْن چینی گام برمی‌دارد، به‌شدت بازدارنده ا مردم! از کار خیر و متجاوز و گناهکار است. (قلم، آیات ۱۰ تا ۱۳)

در فرهنگ فارسی درباره سُخْن چینی آمده است: سُخْن چینی، عمل و کیفیت سُخْن چین، نَمّای و خبر کشی است. سُخْن چین، کسی است که سُخْن کسی را به دیگری گوید و موجب اختلاف آنان گردد.(فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۱۸۳۳، «سُخْن چینی»، دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه خبرکش، ۱۳۷۷، ش ۶، ج ۶، ص ۹۵۰۸؛ و نیز: ذیل واژه خبرچین، ۱۳۷۷، ش ۶، ج ۶، ص ۹۵۰۶). همچنین گفته‌اند: سُخْن چینی غالباً به این گفته می‌شود که سُخْن کسی را که پشت سر دیگری گفته به وی باز گوید، مثلاً بگوید فلانی درباره تو چنین و چنان گفت؛ یا نسبت به تو چنین و پرده‌درو و همچنین متضمن بدگویی و سعایت است. (جامع‌السعادات، مهدی نراقی، ترجمه سید جلال‌الدین محبّوبی، انتشارات حکمت، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۴۴)

پس سُخْن چینی به معنای بازگو کردن سخنان فردی نزد دیگری به قصد برهم زدن روابط دوستانه آنان است؛ البته سُخْن چینی به گفتار محدود نمی‌شود و نوشتن یا اشاره را نیز دربر می‌گیرد؛ همچنین پرده‌بردداشتن از چیزهایی که شخص عاقله به آشکار شدنشان ندارد را سُخْن چینی می‌گویند. (فیض کاشانی، المحجّةالبیضاء، مؤسّسة النشر الاسلامی، ج ۵، ص ۷۷؛ نراقی، جامع‌السعادات، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۷۴).

فیض کاشانی می‌گوید: کسی که به قصد بر هم زدن روابط دوستانه اشخاص، سُخْن هر یک را نزد دیگری بازگو می‌کند، سُخْن چین یا نَمّام نام دارد. از نظر او سُخْن چینی در مواردی با افشای سر، تهمت، نفاق، حسادت، دروغ و غیبت همراه است. (فیض کاشانی، المحجّةالبیضاء، مؤسّسة النشر الاسلامی، ج ۵، ص ۲۷۸)

از نظر فیض کاشانی، سعایت نیز نوعی سُخْن چینی است. سعایت به این معنا است که شخص، سُخْن دیگران را نزد کسی که از او می‌ترسند بازگو کند. (المحجّةالبیضاء، ج ۵، ص ۲۷۹)

نراقی سعایت را بدترین نوع سُخْن چینی و گناه آن را از انواع دیگر سُخْن چینی و نیمه بیشتر دانسته و بر این باور است که آن از طمع و حسد ناشی می‌شود. (جامع‌السعادات، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۷۹)

واژه قرآنی «نمیم» از ریشه «ن‌م‌م» است. «لنّمّ» درخشدگی سفیدر در سیاهی یا سیاهی در سفیدی است. همچنین نام گیاهی است که تخم آن مانند ریحان خوشبو است. وقتی به باد نسبت داده می‌شود، به این معنا است که بوی آن چیز پراکنده شد، یا باد حرکت کرد و با خود بویی را آورد.

به نظر می‌رسد که علت اینکه سُخْن چین و خبر چین به عنوان «نَمّام» معرفی شده، به دلیل همان برجسته شدن مطلبی در سُخْن اوست که آسیمبزا است، یا به این دلیل است که این بادی

براساس تعالیم دینی جز راست‌نبا نیست گفت، ولی هر راست هم نشاید گفت؛ زیرا برخی از راست‌ها موجب اختلاف می‌شود بنابراین سکوت کردن بهتر از سُخْن راست گفتن است.

که از دهان شخص به شکل کلمات خارج می‌شود، همچون بویی است که فضا را از بوی بد و تند اختلافات آلوده می‌کند؛ پس آن که به دیگران سُخنی می‌گوید و میان آنان فتنه برپا می‌کند، بوی تند زشت اختلافات را در فضای اجتماع می‌پراکند. خدا در آیه ۱۱ سوره قلم، از «همّاز» سخن به میان آورده است. ریشه این کلمه «همزه» است که چیز تند و تیز را می‌گویند مانند آزار، شیوکیک زدن به اسب که برای تحریک او به کار می‌رود. بنابراین، همزه سُخنی تند و تیز را می‌گویند که انسان را به درد می‌آورد. در اصطلاح فارسی میان زخم‌زبان را می‌گویند حال چنین شخصی در میان مردم می‌گردد و به آن سو در حرکت است تا اخبار این را به آن برساند و با سُخْن چینی و خبر کشی و خبرچینی بوی بد اختلافات و فتنه را در میان مردم بپراکند.

پس اینکه از این عین نقل شده است که مراد از «همزه» سُخْن چینان است (روض‌الجنان،

ج ۲۰، ص ۳۹۶؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۲۴) به همین اعتبار می‌باشد.

آثار زیانبار سُخْن چینی و خبر کشی

از نظر آموزه‌های قرآن، سُخْن چینی، صفتی ناپسند از نظر اخلاقی است (قلم، آیات ۱۰ و ۱۱) و از نظر حکم شرعی نیز گناه زبانی است که به عنوان منکر می‌بایست از ارتکاب آن پرهیز شود. کبیر الهی آن در قیامت، آن است که این افراد با ذلت و خواری به سُوی دوزخ برده می‌شوند؛ یعنی در حالی که بینی آنان همچون خرطوم فیل، بزرگ شده به زمین کشیده و به دوزخ انداخته می‌شوند (قلم، آیات ۱۱ تا ۱۶)؛ باید توجه داشت که واژه «نسسمه» از «وسم» یا مصدر «سمه» به معنای علامت روشن و آشکار نهادن بر چیزی است. در این آیه بیان شده که خدا بر بینی که مایه جمال است، افزون بسر آنکه آن را خرطوم می‌کند، نشانه و داعی بر آن می‌نهد که بیانگر نهایت خواری و ذلت است؛ چه پرسد به اینکه بر آن خرطوم، نشانه می‌گذار. (الکشاف، ج ۴، ص ۵۸۸، روح‌المعانی، ج ۱۶، جزء ۲۹، ص ۴۸ – ۴۹)

باید توجه داشت‌ که خدا به گناهان کبیره وعده دوزخ داده، و سُخْن چینی در روایات به عنوان

معارف

Maarefkayhan@Kayhan.ir

کبیر الهی سُخْن چین در قیامت، آن است که این افراد با ذلت و خواری به سُوی دوزخ برده می‌شوند؛ یعنی در حالی که بینی آنان همچون خرطوم فیل، بزرگ شده به زمین کشیده و به دوزخ انداخته می‌شوند.

سنگینی گناه سُخْن چینی

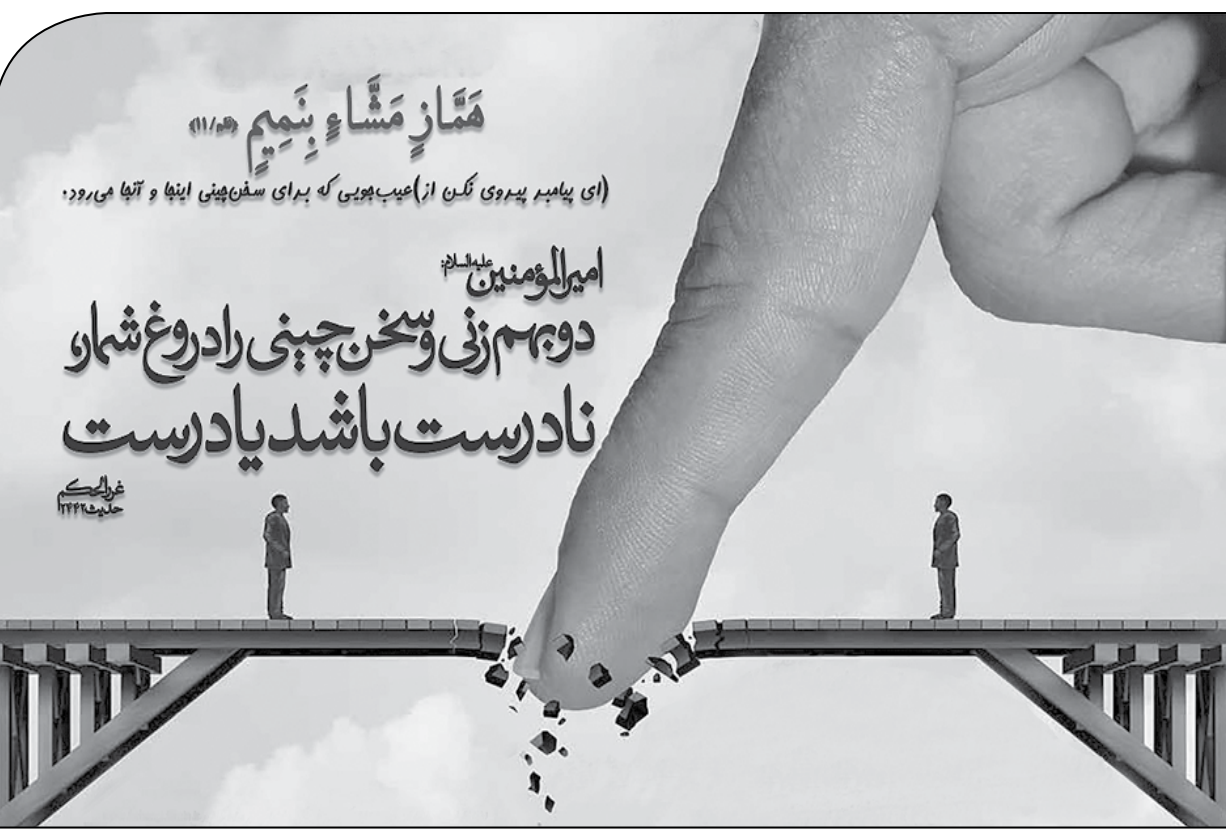
باید توجه داشت که سُخْن چین و خبرچین گاه در میان دوستان اختلاف می‌افکند و گاه در میسان امت، بی‌گمان هر چه دایره اختلاف‌افکنی بیشتر و گسترده‌تر باشد، گناه آن عظیم‌تر و عذاب آن نیز سنگین‌تر خواهد بود.

رسول خدا(ص) فرمود: آیا شما را به بدترین افرادتان آگاه نکیم؟ عرض کردند: بله ای رسول خدا. فرمود: بدترین افراد آنهایی هستند که به سُخْن چینی می‌روند و در میان دوستان جدایی می‌افکنند و در جست‌وجوی عیب برای افراد صالح و پاکدامن‌اند. (کافی، ج ۲، ص ۲۶۹)

مرحوم شهید ثانی روایتی نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: **أَنَّ الله تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُ: تَكَلَّمِي فَقَالَتْ: سَعَدَ مِنِّي ذَخْلِي، قَالَ الْجَنَّا: جَل جَلَاهُ، وَعَظَمِي وَجَلَالِي لَا يَسْكُنُ فِيكَ ثَمَانِيَةٌ نَفَرٍ مِّنَ النَّاسِ... وَلَا قَلَاتٌ وَهُوَ التَّمَامُ**، هنگامی که خدای عزوجل بهشت را آفرید به او فرمود: سخن بگو. بهشت این‌گونه سخن گفت: هر کس وارد بر من نشود سعادتمند است. سپس خدای جبار فرمود: به عزّت و جلالم سوگند هشت نفر در تو سکنی نمی‌گزینند. یکی از آنها قَنَاتٌ، یعنی همان تمام است.(کشف‌الریق، ج ۴۲)

از بَراء من عازب نقل شده است که معاذ بن جبل در منزل ابو ایوب انصاری نزد رسول خدا (ص)کنشسته بود. معاذ عرض کرد: یا رسول الله نظر شما درباره این آیه که می‌فرماید: «يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»(بنا، آیه ۱۸) چیست؟ فرمود... ده صف از امت من پراکنده محشور می‌شوند و خاندان آنان را از دیگر مسلمانان جدا کرده و چهره‌هایشان را مسخ نموده است. بعضی از آنان به صورت میمون هستند، بعضی به صورت خوک... آنگاه رسول خدا فرمود: آنان که به صورت میمون محشور می‌شوند، تمام و سُخْن چینان هستند.(بحارالانوار، ج ۷، ص ۸۹)

مطابق با روایتی گناه سُخْن چینی چندان زیاد



است که اگر یک نَمّام در میان مردمی زندگی کند، رحمت خدا شامل حال آنان نخواهد شد؛ در زمان حضرت موسی(ع) در میان بنی اسرائیل خشکسالی شدیدی روی داد. حضرت موسی برای دعای باران به همراه عده‌ای دیگر بیرون رفت، ولی هر چه دعا کرد اثری نخبشید و باران نیامد. حضرت در این باره مناجات کرد، از جانب پروردگار به او وحی شد: در میان شما یک نفر هست که زیاد سُخْن چینی می‌کند و به خاطر او دعای شما را مستجاب نمی‌کنم. حضرت موسی از خدا خواست او را معرفی کند تا وی را از میان خویش بیرون کنند. خدای متعال فرمود: من شما را از نَمّای نهی می‌کنم، چگونه او را به شما معرفی کنم و خود مرتکب نَمّای شوم؟ حضرت موسی این مطلب را با قوم خود در میان گذار، کسی که نَمّام بود متنبّه شد و توبه کرد، آنگاه خداوند باران رحمت خود را بر آنها فرو فرستاد. (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۸)

باید توجه داشت که براساس آموزه‌های قرآن، افرادی از این دست به یک معنا آثار بشار معرکه هستند و به اختلافات بین دوستان یا امت دامن می‌زنند. از همین رو در قرآن زن ابولهب به سبب آنکه آتش ببار معرکه میان پیامبر(ص) و مردم بود، به عنوان «حمالة الحطب» معرفی می‌شود(مسد، آیه ۴)، البته این بنا بر احتمال آن است که مراد از «حمالة الحطب» این باشد که زن ابولهب بین مردم سُخْن چینی می‌کرد و آتش دشمنی را میان آنان با پیامبر(ص) شعله‌ور می‌ساخت.(جمع البیان، ج ۹ – ۱۰، ص ۵۸۲؛ الکشاف، ج ۴، ص ۸۱۵) در حقیقت بر اساس آیات قرآن، زن ابولهب به سبب آنکه همسرش یا دیگران را تشویق به دشمنی با پیامبر می‌کرد، به عنوان «حمالة الحطب» معرفی می‌شود که کنایه از همان نمام و سُخْن چین بودن اوست.

امام صادق(ع) فرمود: چهار کس از رفتن به بهشت محرومند: کاهن، منافق، دائم‌الخمر که به خوردن شراب معتاد است و سُخْن چین.

سعدی علیه‌الرحمة درباره سُخْن چینی شعر زیبایی سروده است:

یکی گفت با صوفی‌ای در صفا ندانی فلانت چه گفت از قفا بگفتا خموش، ای برادر، بخت ندانسته بهتر که دشمن چه گفت کسانی که پیغام دشمن برند ز دشمن همانا که دشمن ترند کسی قول دشمن نیارد به دوست جز آن کس که در دشمنی پراوست نیارسند دشمن جفا گفتنم چنان کرد شنیدن پلسرز تنم تو دشمن تری کاوری بر دهان که دشمن چنین گفت‌اندر نهان سُخْن چین کند تازه جنگ قدیم به خشم آورد نیکمرد سلیم از آن همنشین تا توانی گریز که مر فتنه خفته را گفت خیز سیه چال و مرداندر او بسته پای به از فتنه از جای بردن به جای می‌ان دو تن جنگ چون آتش است سُخْن چین بدبخت‌هجوم‌کش‌است

چراغ راه

حب خدا و حب دنیا

در یک دل جمع نمی‌شوند!

قال الامام علی(ع): «کیف یدعی حب الله من سکن قلبه

حب الدنيا».

امام علی(ع) فرمود: کسی که محبت دنیا در دلش جایگزین شده چگونه ادعای محبت خدا می‌کند؟^(۱)

۱- غرالحکم، ص ۵۵۵

حکایت خوبان

آیا دین چیزی جز محبت است؟

شخصی که اهل خراسان بود از راه دور با رنج فراوان آمد خدمت امام باقر(ع) و در حالی که با عشق به‌ اهل بیت(ع) و پای پیاده آمده بود،کشف‌هایش از بین رفته و پایش ترک خورده و پاشنه آن شکاف زیادی برداشته بود، اما با یک عشق و ولعی خدا را شکر کرد که بالاخره به مقصود خودش رسید. بعد پایش را نشان داد با آن شکاف‌ها که خون هم آمده بود و عرض کرد: یا ابن رسول‌الله! چیزی مرا به اینجا نیاورد جز محبت شما اهل بیت(ع) که از خراسان تا اینجا پیاده آمدم.امام باقر(ع) فرمود: به خدا سوگند، اگر سنگی هم ما را دوست بدارد خداندن آن را ما محشور خواهد کرد. و بعد فرمود: آیا دین چیزی جز محبت است؟^(۱)

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷

پرسش و پاسخ

عشق و آثار آن

پرسش:

عشق چیست و چه آثاری در زندگی فردی و اجتماعی انسان

دارد؟

پاسخ:

تعریف عشق

علاقه به شخصی یا شئی وقتی که به اوج شدت برسد، به طوری که وجود انسان را مسخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد، عشق نامیده می‌شود. عشق در واقع اوج علاقه و احساسات انسان است. در قرآن کریم واژه عشق نیامده بلکه آنچه که معنای عشق را افاده می‌کند، یعنی «شد حبا» آمده است. «الذین امنوا اشد حبا لله» کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر و بهتر از هر چیزی دوست می‌دارند.(بقره – ۱۶۵)

انواع عشق

احساسات انسان انواع و مراتب دارد. برخی از آنها مقوله شهوت و خصوصا شهوت جنسی است، و از وجوه مشترک انسان و سایر حیوانات است. عشق و محبت تنها منحصر به عشق حیوانی جنسی و حیوانی نسلی نیست، بلکه نوع دیگری از عشق و جاذبه هست که در سطح و جوی بالاتر قرار دارد، و اساسا از محدوده ماده و مادیات بیرون است. از غریزه ماورای بقای نسل سرچشمه می‌گردد و در حقیقت فصل ممیز جهان انسان و جهان حیوان است. و آن عشق معنوی و انسانی است. یعنی در واقع عشق ورزیدن به فضایل و خوبی‌ها و شیفنگی سجاای انسانی و جمال حقیقت است. آری انسان نوعی دیگر احساسات دارد که از لحاظ حقیقت و ماهیت با شهوت مغایر است. بهتر است نام آن را عاطفه و یا به تعبیر قرآن «مودت» و «رحمت» بگذاریم.

عشق و محبت در رابطه زوجین

قرآن کریم رابطه میان زوجین را با کلمه «مودت» و «رحمت» تعبیر می‌کند. «از نشانه‌های خداین است که برایتان از نوع خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان به آرامش روحی روانی برسید، و میان شما (زوجین) هم محبت و مهرپانی قرار داد. (الروم – ۲۱) و این نکته بسیار عالی است که میان زن و شوهر همواره باید روابط توام با عشق و محبت و رحمت حاکم باشد تا آن آرامش موردنظر در فضای گرم کانون خانواده حاصل گردد. در واقع این اساس و رکن مستحکم خانواده بر مبنای عشق و محبت و رحمت اشاره به این دارد که عامل شهوت، تنها رابطه طبیعی زندگی زناشویی نیست. رابطه اصلی، صفا و مصمیمیت و اتحاد و روح است، و به عبارات دیگر آنچه زوجین را به یکدیگر پیوند و یگانگی می‌دهد، مهر و محبت، مودت و صفا و مصمیمت است، نه شهوت تنها که فصل مشترک میان انسان و حیوان است.

آثار عشق در زندگی

شعرای فارسی‌زبان عشق را «اکسیر» نامیده‌اند. کیمیایگان معتقد بودند که در عالم، ماده‌ای وجود دارد به نام «اکسیر» یا «کیمیاء» که می‌تواند ماده‌ای را به ماده دیگر تبدیل کند. عشق مطلقا اکسیر است و خاصیت کیمیاء دارد. آری این عشق است که دل را دل می‌کند، و اگر عشق نباشد دل نیست، آب و گل است. از جمله آثار عشق، نیرو و قدرت است. محبت، نیروآفرین است، ترسو را شجاع می‌کند. عشق و محبت، سنگین و تنبیل را جالاک و زرنگ می‌کند و فتی از کودکان، تیزهوش می‌سازد. عشق است که از بخیل، بخشنده و از کم‌طاقت و ناشکیبا، متحمل و شکیبا می‌سازد. عشق نفس را تکمیل و استعدادهای حیرت‌انگیز باطنی را ظاهر می‌سازد.

تأثیر عشق در جسم و روح انسان

اثر عشق از لحاظ روحی، در جهت عمران و آبادی روح است و از لحاظ بدن، در جهت گداختن و خرابی؛ اثر عشق در بدن، درست عکس روح است. عشق در بدن، باعث میرانی و موجب زردی چهره و لاغری اندام و بیماری و اختلال هاضمه و اعصاب است. شاید تمام آثاری که در بدن وجود دارد، آثار تحریبی باشد، ولی نسبت به روح چنین نیست. تا موضوع عشق چه موضوعی و تا نحوه استفاده شخصی از آن چگونه است؟

سلوک عارفانه

جذبه عرفانی

محبت خدا را در دل جایگزین می‌کند

عارف، جهان و پیچیدگی‌های جهان را مانند آینه‌هایی می‌یابد که واقعیت ثابت زیبایی را نشان می‌دهند که لذت درک آن هر لذت دیگری را در چشم بیننده خوار و ناچیز می‌نمایاند و طبعاً از نمونه‌های شیرین و ناپایدار زندگی مادی بازمی‌دارد. این همان جذبه عرفانی است که انسان خداشناس را به عالم بالا متوجه ساخت و خشنود خدا را در دل انسان جایگزین می‌کند و همه چیز را فراموش می‌کند و انسان را به پرستش و ستایش خدایی نادیده که از هر دینی و شیدینی روشن‌تر و آشکارتر است وامی‌دارد.^(۱)

۱- شیعه در اسلام، علامه طباطبائی(ره)، ص ۶۳

صفحه ۷ معارف روز های: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۰۲۱-۳۲۹۶۱۹۹۱ – ۰۲۱-۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir